

مطالعه تطبیقی فلسفه حقوق در جهان اسلام و غرب

غیاث الدین قیاسی سررکی^۱

خداداد حکیمی^۲

چکیده

فلسفه حقوق امروزه از پرکاربردترین مباحثی است که به تحلیل فلسفی بنیادی‌ترین موضوعات حقوقی می‌پردازد. این عنوان در مطالعات حقوق‌دانان مسلمان، به صورت مشخص و منسجم، طرح نگردیده و نخستین بار در غرب استفاده شده است. با این وجود، برخی مسائل آن به صورت پراکنده در علوم اسلامی به ویژه در علم اصول فقه مطرح گردیده است. مهم‌ترین مباحث فلسفه حقوق، نخست چرایی تبعیت از حقوق و الزامات ناشی از آن است؛ مکاتب حقوقی در تحلیل این مسئله رویکردهای متفاوتی را اتخاذ نموده‌اند؛ اما در اندیشه اسلامی، اراده تشریحی خداوند مبنای حقوق را شکل می‌دهد. مورد دیگر، هدف حقوق است. در غرب بر اساس اصالت فرد و اصالت اجتماع، دو تحلیل متفاوت از هدف حقوق ارائه شده؛ ولی در نگرش اسلامی هدف مهم‌تر حقوق، راهبری انسان به سعادت ابدی است. نسبت حقوق و اخلاق و حقوق و دین و نیز چگونگی پیوند آنها، از مسائل دیگر فلسفه حقوق اندک‌میان مادی‌گرایان در مورد آنها اتفاق نظر دیده نمی‌شود؛ اما در آموزه‌های اسلامی ضمن اذعان به تمایز این مفاهیم، به روابط آنها نیز صحنه گذاشته شده است. تفاوت نظر اسلام و غرب در مسائل فلسفه حقوق، ناشی از عوامل مختلف است؛ اما علی‌رغم این تفاوت‌ها و اختلافات، وجوه اشتراک نیز میان رویکرد اسلامی و غربی، غیرقابل انکار است. **واژگان کلیدی:** فلسفه حقوق، انسان، اندیشه غربی، مکتب اسلام.

۱ . . استادیار جامعه المصطفی ص . sqiasi۵۲@gmail.com

۲ . دانشجوی دکتری رشته حقوق خصوصی h.khudadad۱۱۱@gmail.co

مقدمه

پیدایش عنوان «فلسفه حقوق» هرچند عمر طولانی ندارد و به اوایل قرن ۱۸ میلادی بازمی‌گردد، اما بحث از ماهیت و چیستی حق، قانون و عدالت، و چرایی الزام ناشی از آن، از مباحث بنیادینی است که پیشینه دیرینه‌ای در تاریخ داشته و همزاد حقوق و پیدایش نظام‌های حقوقی است. این مباحث از دیرباز فکر و اندیشه اندیشمندان را به خود مشغول داشته و منتج به پیدایش نظریه‌ها و مکاتب مختلف و حتی متعارض حقوقی گردیده است. اهمیت بحث از فلسفه حقوق در این است که به یمن آن، نظام‌های حقوقی مختلف به وسیله اندیشمندان و حقوق‌دانان مورد ارزشیابی قرار گرفته و در نتیجه آن، انتخاب و اجرای قواعد حقوقی بهتر، میسر می‌گردد. از سویی، مباحث فلسفه حقوق مانند شناخت درست از مبانی، منابع و اهداف حقوق، حقوق‌دان را بر فهم بهتر مسائل و پیچیدگی‌های حقوق و تحلیل مناسب مباحث حقوقی قادر می‌سازد.

این نوشتار مهم‌ترین مباحث فلسفه حقوق را از منظر جهان غرب و اسلام مورد مطالعه تطبیقی قرار می‌دهد و از آن‌رو حائز اهمیت تلقی می‌شود که حقوق اکثریت قریب به اتفاق کشورهای اسلامی مبتنی بر فقه بوده و یا حداقل در توافق با آن تنظیم شده است و از سوی دیگر، نظام بین‌الملل مقتضی روابط و تعامل نظام‌ها، مکاتب و دولت‌ها در عرصه جهانی است. بنابراین، پژوهش تطبیقی فلسفه حقوق از منظر حقوق غرب و اسلام، می‌تواند به شناخت فلسفه حقوق از منظر اسلامی، کمک فراوان بنماید تا علاوه بر مطالعه این موضوع از منظر اسلامی، امتیازهای آن در مقایسه با نظام حقوقی دیگر، متمایز و برجسته گردد.

همچنین مطالعه فلسفه حقوق از منظر غرب و نیز به‌کارگیری اندیشه‌ها و تجارب آنان در فهم حقوق و وضع و اجرای قواعد حقوقی مناسب‌تر، تا جایی که مغایر احکام اسلامی نباشد، امر پسندیده‌ای است که اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست. مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این زمینه طرح می‌گردد، بدین قرار است: غرب و اسلام چه شناختی از انسان دارند؟ چرا انسان به پیروی از حقوق ملزم می‌گردد؟ منشأ الزام ناشی از قواعد حقوق از نظر غرب و شریعت اسلام چیست؟ هدف از وضع حقوق و قانون چیست؟ میان حقوق و اخلاق و نیز حقوق و دین چه ارتباطی وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده و هر نحله یا گروهی طبق مبانی و اصول مورد اعتقاد خویش و با توجه به شناختی که از انسان دارند و یا به موجب اعتقادی که به نقش مهم حکومت در وضع و اجرای قانون دارند، نظریه‌ای را برگزیده‌اند و این نظریه‌ها و مکاتب در بستر زمان با ایراد نقد و نظرها بعضاً به افول گراییده و یا تکامل یافته است. اعتقاد به اهمیت اجتماع و تاریخ جوامع در ساخت قواعد حقوق و هدف آن و نیز دفاع از حقوق و آزادی فرد در برابر خودکامگی‌های حاکمان، از عوامل دیگر اختلاف نظر در مسائل فلسفه حقوق شمرده می‌شود.

در این نوشتار پس از تبیین مفهوم فلسفه حقوق و موضوع آن، ابتدا به اختصار نگاهی به جایگاه انسان در

اندیشه غرب و اسلام شده، سپس در بحث مبانی که مهم‌ترین بحث از مباحث فلسفه حقوق شمرده می‌شود، مکاتب حقوقی از نگاه دو نظام حقوقی ارزیابی می‌گردد. در ادامه نظریاتی که در پاسخ به هدف حقوق در شریعت اسلامی و اندیشه سکولاریستی غرب ابراز گردیده بررسی شده و در نهایت، رابطه حقوق و اخلاق و رابطه حقوق و دین مورد بحث قرار می‌گیرد.

مفهوم‌شناسی و کلیات

۱- فلسفه حقوق

فلسفه حقوق از دو واژه فلسفه و حقوق تشکیل یافته است. در تبیین مفهومی، ضروری است این دو واژه، جداگانه به اختصار توضیح داده شود:

الف) فلسفه: فلسفه، ترجمه دو واژه یونانی (philos) به معنای عشق و محبت و (Sophia) به معنای علم و حکمت است، و فیلسوف کسی است که دوستدار حکمت و دانایی است (خوینی، ۱۳۹۳: ص ۱۶). در تعریف مشهور، فلسفه عبارت از علمی دانسته می‌شود که با شیوه عقلی از احوال موجود مطلق (موجود بما هو موجود) یا از احوال کلی وجود بحث می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۹۱). در تعریف دیگر آمده است: فلسفه به معنای عشق به معرفت است، از اندیشیدن درباره امور مایه می‌گیرد و تلاشی است عقلی برای رسیدن به حقیقت و پی بردن به مبانی رویدادها (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۵) برای بشر همواره پرسش‌هایی در مورد هستی و امور پیرامونی آن مطرح بوده است. به اعتقاد برخی، جهانی که در آن انسان‌ها فلسفی نباشند و پرسش‌های فلسفی نداشته باشند و در مورد آنچه واقعی، ارزشمند، عادلانه و درست است نیندیشند، نمی‌توان آن را جهان انسانی نامید. متعلق چنین پرسش‌هایی اگر «مطلق وجود» باشد، دانشی به نام «فلسفه اولی» عهده‌دار پاسخ‌گویی از آن است. تعریفی که در ابتدا از فلسفه ذکر شد، ناظر به فلسفه در کاربرد مطلق آن است. در حالی که متعلق پرسش، وجود و موضوع خاصی باشد، به آن فلسفه مضاف اطلاق می‌گردد؛ مانند فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق. فلسفه مضاف، دانشی است که با روش عقلانی/ انتقادی، مضاف‌الیه خود را از نگاه بیرونی مورد مطالعه قرار می‌دهد (حکمت‌نیا و دیگران، ۱۳۹۶: ص ۲۰-۲۵). بنابراین، با توجه به مطالب ذکرشده، روشن می‌گردد که فلسفه حقوق در دسته‌بندی فلسفه مضاف قرار می‌گیرد.

ب) حقوق: «حقوق» جمع واژه «حق» است. حق دارای معانی متفاوتی است؛ اما در لغت دو معنای اصلی دارد:

۱. حق به معنای وصفی، معادل راست و درست، در مقابل باطل و نادرست است؛
۲. حق به معنای اسمی، به معنای امتیاز، سلطه و توانایی است و در نقطه مقابل تکلیف قرار دارد (جر، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۸۴۹).

در علوم سیاسی، اجتماعی و حقوق، هرگاه از حق سخن به میان می‌آید، حق به معنای اسمی آن اراده



می‌شود. حق به مفهوم اسمی، امر اعتباری است که برای کسی و به ضرر دیگری از سوی یک مقام صلاحیت‌دار (خدا، عقل، طبیعت و دولت) وضع می‌گردد و سه طرف دارد:

- من له الحق = ذی حق؛
- من علیه الحق = مکلف؛
- متعلق یا موضوع حق.

به این معنا، حق «عبارت از سلطه، اختیار، امتیاز و توانایی است که به موجب قانون یا قواعد حقوقی به اشخاص نسبت به متعلق آن (حق) اعلام می‌شود که به موجب آن می‌توانند در روابط اجتماعی اراده خود را به یکدیگر تحمیل کنند و همدیگر را به رعایت و احترام آن الزام نمایند» (مدرس، ۱۳۷۵، ص ۲۶).

البته واژه «حقوق» گاهی به مجموعه قواعد حاکم بر جامعه نیز اطلاق می‌شود. حقوق به این مفهوم به صورت جمع به کار رفته و نشان‌دهنده مجموع نظام و قوانین است؛ مثل حقوق افغانستان یا حقوق اسلام، و گاهی مراد از واژه «حقوق» علمی است که به تحلیل مقررات حاکم بر روابط اجتماعی می‌پردازد؛ مثل حقوق مدنی، حقوق جزا و ... (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ص ۱۳). معنای مورد نظر در این نوشتار، حقوق به معنای اول است؛ یعنی مجموعه حق‌ها و امتیازها. در مواردی، معنای دوم حقوق مقصود است که در این صورت، مبنای اعتبار و الزام حقوق فردی در فلسفه حقوق بحث می‌شود. پس از روشن شدن معنای واژه «فلسفه» و «حقوق» و دانستن این موضوع که فلسفه حقوق در دسته‌بندی فلسفه مضاف قرار می‌گیرد و با توجه به مطالب موضوع بحث و سؤالاتی که در فلسفه حقوق مطرح است، در تعریف آن می‌توان گفت: علمی است که از چپستی، مبانی، منابع و اهداف حقوق، ویژگی‌های قواعد حقوقی، رابطه حقوق با دین، رابطه حقوق با اخلاق، و رابطه حقوق با فقه و با سایر علوم بحث می‌کند.

۲- موضوع فلسفه حقوق

یکی از مسائلی که شناخت آن در هر علمی از جمله در فلسفه حقوق ضروری به نظر می‌رسد، شناخت گستره موضوعی آن علم است؛ چرا که به باور بسیاری، تمایز علوم بسته به موضوعات آن است. موضوع هر علمی در حقیقت شامل مباحث و قضایایی است که آن علم عهده‌دار بحث درباره آن است. در علم منطق موضوع علم عبارت از آن دسته اموری دانسته شده است که در آن علم از احوال و عوارض ذاتی آن بحث می‌شود. باور بر این است که تعریف منطقی از موضوع علوم، ویژه علوم حقیقی است و شامل علوم اعتباری که حقوق نیز جزو آن است، نمی‌گردد (خوئینی، ۱۳۹۳: ص ۵۴). در علوم حقیقی عوارض ذاتی به گونه‌ای است که ذهن بدون واسطه و یا استدلالی و به گونه مستقیم یا با قراردادن حد وسط، رابطه آن را با موضوع فهم می‌نماید؛ در حالی که در علوم اعتباری رابطه موضوعات و محمولات قراردادی است. با این وجود، ضرورت شناخت موضوعات در این دسته از علوم نیز غیرقابل انکار است. نکته مهمی که در بحث از موضوع فلسفه

حقوق نباید از نظر دور داشت، توجه به نوع دید در مسائل آن است. پیروان مکاتب مختلف حقوقی نگاه یکسانی به مسائل فلسفه حقوق نخواهند داشت. از باب مثال، پیروان مکتب تحلیلی حقوق، فلسفه حقوق را بیشتر به منطق حقوقی منحصر دانسته و در آن به رابطه منطقی میان قواعد تمرکز می‌شود؛ در حالی که در مکتب تاریخی حقوق که در آن، حقوق رسوب تاریخی عادات و رسوم اجتماعی دانسته می‌شود، انرژی پیروان آن درباره کیفیت ایجاد قواعد حقوقی و دگرگونی آن در بستر تاریخ متمرکز است. پیروان مکتب‌های فلسفی هم از زاویه دیگری به مسائل فلسفه حقوق می‌نگرند (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۱۹-۲۰). بنابراین، در مورد موضوع فلسفه حقوق اتفاق نظر وجود ندارد. با این وجود، با توجه به تعریفی که از فلسفه مضاف و فلسفه حقوق ارائه شد، موضوع فلسفه حقوق را می‌توان شامل محورهای ذیل دانست:

الف) مباحث ناظر به حقوق به طور کلی، از قبیل مبانی، منابع و اهداف حقوق، منطق آن، رابطه حقوق با دین، رابطه حقوق با اخلاق و با فقه، ثبات و تغییر قواعد حقوقی و مانند اینها؛
 ب) مباحث ناظر به موضوعات جزئی حقوق، از قبیل چیستی عدل، فلسفه و چیستی آزادی، چیستی حق، چیستی تعهد و نظم و حق حیات و سایر موضوعات مرتبط با حقوق.

۳. انسان در تفکر غرب و جهان‌بینی اسلام

بشر به طبیعت، اجتماعی خلق شده است تا در اجتماع و از طریق همکاری با هم‌نوعان خویش توانایی تأمین نیازها و خواست‌های خویش را پیدا نماید. از آنجاکه انسان‌ها در زندگی اجتماعی، منافع و نیازهای مشترک داشته و همه دارای طبیعت نفع‌طلبی هستند، بروز نزاع و دعوا میان آنان یک امر طبیعی است. ایجاد حقوق به مفهوم مجموعه مقررات حاکم بر روابط اشخاص از آن حیث که عضو جامعه‌اند، به منظور تأمین نظم و جلوگیری یا حل نزاع، تدبیری است که از سوی بشر برای این امر سنجیده شده است. انسان و روابط او با هم‌نوعانش، محور اصلی مباحث حقوقی را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین، انسان و شناخت او حائز اهمیت است و تفاوت نگاه در مورد انسان، موجب به وجود آمدن دیدگاه‌های متعدد و متفاوتی در حوزه فلسفه حقوق می‌گردد.

در مورد حقیقت انسان دو دیدگاه وجود دارد: مادی و الهی. طبق دیدگاه مادی، تمام حقیقت انسان منحصر در وجود جسمانی اوست. انسان در جهان‌بینی غرب به‌عنوان یک پدیده مادی در کنار سایر پدیده‌های مادی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در تفکر غرب که قائل به حقیقت مادی انسان است، اعتقاد بر این است که با قوانین مادی می‌توان انسان را شناخت و می‌توان برای او حقوق و قانون وضع کرد. اما ادیان آسمانی از جمله اسلام، انسان را دارای دو بعد دانسته و علاوه بر بعد مادی، بر بعد معنوی او هم تأکید کرده‌اند. در این دیدگاه، این اعتقاد وجود دارد که حقیقت انسان روح اوست که به واسطه آن از سایر حیوانات متمایز می‌گردد (سبحانی‌نیا، ۱۳۸۷، ص ۲۹). قرآن مجید نیز بر دوعبده بودن انسان تصریح دارد: ﴿ثم سواه و نفخ فيه من روحه﴾ (سجده: ۹)؛ یعنی پس خدا اندام انسان را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید،



که دمیده شدن روح در انسان، اشاره به بعد معنوی وی دارد. بنابراین، توجه به این دو نگاه و برداشت متفاوت در مورد انسان، در تحلیل مباحث حقوقی و فلسفه آن بسیار اهمیت داشته و ما را در فهم بهتر مبناها و تفاوت‌های موجود یاری خواهد نمود.

در تفکر غربی حیات انسان محدود به زندگی در دنیاست؛ اما بر مبنای اندیشه اسلامی حیات انسان منحصر به زندگی این جهانی نبوده و اعتقاد به حیات پس از مرگ وجود دارد و با توجه به این جهان‌بینی، برای انسان حقوق پایه‌گذاری می‌شود. از دیدگاه غرب حقوق یک‌سویه است و برخلاف تعهد و تکلیف عمل می‌کند؛ در حالی که از منظر اسلام، حقوق و تکلیف در کنار هم‌اند و لازم و ملزوم یکدیگر به شمار می‌روند (موسی‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۳۹).

از سویی، انسان دارای کرامت است. منظور از کرامت این است که انسان دارای حرمت است و حق دارد در جامعه به طور محترمانه زیست کند و کسی حق ندارد با گفتار و رفتار خویش، حیثیت او را با خطر مواجه سازد. کرامت چیزی است که هر انسانی صرفاً به دلیل انسان بودن، از آن به‌صورت برابر برخوردار است و قابل سلب از او نیست و به موجب آن، از سایر حقوق انسانی برخوردار می‌گردد (احمدی، ۱۳۹۳، ص ۴).

در جهان‌بینی اسلامی، انسان از دو نوع کرامت برخوردار است:

یکی کرامت ذاتی که در خلقت او نهاده شده است؛ یعنی امتیازاتی که انسان نسبت به سایر موجودات دارد و در این آیه شریفه به‌صورت کلی بدان‌ها اشاره شده است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾؛ و به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب‌ها نشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود، برتری آشکار دادیم (اسراء: ۷۰).

دوم کرامت اکتسابی؛ یعنی استعدادهایی در نهاد انسان قرار داده شده که با استفاده از آن و با انجام اعمال اختیاری خود، این نوع کرامت را کسب نموده و به بالاترین مقام نایل آید (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۲۹۵). قرآن در مقام بیان کرامت اکتسابی می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَكُمُ﴾؛ به تحقیق ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست (حجرات: ۱۳). این در حالی است که مکاتب حقوقی غیردینی، تنها به کرامت ذاتی انسان قائل‌اند.

در اسلام، احترام انسان به‌عنوان یک اصل مطرح است و بیش از مکتب‌های دیگر به این مسئله تأکید نموده است. حتی موضوع کرامت انسان اختصاص به دین اسلام ندارد و در ادیان دیگر نیز کرامت انسانی مورد تأکید بوده است. بنابراین از نگاه دینی به‌راحتی می‌توان از کرامت انسان سخن گفت. همچنین در تحلیل مبانی، اهداف و دیگر مباحث فلسفه حقوق، توجه به جایگاه انسان و نوع نگاه مکاتب مختلف حقوقی به انسان بسیار مهم است که باید به آن توجه شود.

۴. نظام حقوقی اسلام

در حقوق اسلام، اصطلاحات شرع یا شریعت، شارع و تشریح، به ترتیب به مفهوم قانون (حقوق)، قانون‌گذار و تقنین یا قانون‌گذاری به کار می‌رود و به ذات خداوند متعال، شارع اطلاق می‌گردد. در برابر نظام‌های حقوقی پیش‌گفته که بیشتر متکی بر عقل خودبنیاد است، نظام حقوقی اسلام که از آن به شریعت تعبیر می‌گردد، مبتنی بر اراده شارع است. شریعت در لغت به معنای راه راست و آشکار و در اصطلاح عبارت از مجموعه قواعد دینی است که خداوند برای بشر تشریح نموده است (فتاوی، ۱۳۸۹، ص ۴۸). هرچند از این نظر که قواعد شریعت اسلام ناظر بر تنظیم روابط فردی و اجتماعی بشر است، می‌توان به کلیت آن، قواعد حقوقی اسلامی اطلاق نمود؛ اما در نگاه دقیق‌تر، این قواعد به سه حوزه عقاید، اخلاق و احکام عملی مربوط می‌شود. قواعد مربوط به احکام عملی، در علم فقه مورد بررسی قرار می‌گیرد که شامل مباحث عبادات و معاملات می‌گردد. قواعد ناظر بر احکام عملی مربوط به معاملات در حقیقت معادل چیزی است که از آن امروزه به حقوق وضعی تعبیر می‌گردد (همان). مبانی حقوق اسلامی در یک تقسیم به دو نوع مبانی اولیه و متوسطه تقسیم می‌گردد. مبانی اولیه حقوق اسلامی عبارت است از حق خداوند که منبع سایر حقوق به شمار می‌رود؛ اما منابع متوسطه که از مبانی اولیه ناشی می‌شود، به صورت کلی عبارت‌اند از حق حیات، حق کرامت انسانی، حق آزادی، مصلحت، اصل عدالت، مساوات و اصل خداجویی (مجمع محققین و طلاب افغانستان، ۱۳۸۲، ص ۲۳۷).

منشأ اعتبار قواعد حقوقی از نگاه اسلام، جعل و اعتبار آن از سوی شارع مقدس است که با توجه به شناختی که از انسان دارد، با در نظر گرفتن واقعیت انسان و مصالح و مفسد نفس‌الامری، قوانینی را به منظور رساندن انسان به کمال و سعادت ابدی جعل می‌نماید. بنابراین از نظر ماهوی، برخلاف مکاتب دیگر که در آنها تنها یک بعد واقعی و یا عقلی و در مواردی عرف یا وضع و قرارداد صرف مورد توجه قرار می‌گرفت، در قواعد حقوقی اسلام، واقعیت و اعتبار هر دو مورد توجه قانون‌گذار است؛ اعتباری است به این مفهوم که شارع مقدس آن را برای بشر جعل نموده است و واقعی است بدین معنا که مبتنی بر مصالح و مفسد واقعی است. از سویی قانون‌گذار قواعد حقوقی اسلامی، خداوند متعال بوده و در مشروعیت قوانین، سازگاری و عدم مخالفت آن قواعد با اراده تشریحی خداوند ملاک قرار می‌گیرد (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۷۵-۷۸).

مسائل فلسفه حقوق

۱- مبانی حقوق

از ویژگی‌های حقوق و قانون، الزام و اجباری است که بر جامعه تحمیل می‌کند و مردم ملزم به اطاعت از آن هستند. پرسشی بدین صورت مطرح می‌گردد که چرا و به موجب کدام اصل باید از قانون اطاعت گردد

و منشأ این الزام چیست؟

مبانی حقوق، عبارت از اندیشه‌ها و نظریه‌های علمی (مکاتب حقوقی) است که متکفل پاسخ‌گویی به این دسته از سؤالات و پایه الزام ناشی از حقوق و قانون و اطاعت از آن به شمار می‌رود. مبنا در بیانی چنین تعریف شده است: «مبنا در اصطلاح حقوق‌دانان عبارت است از اصل یا قاعده کلی که نظام حقوق مبتنی بر آن باشد و قواعد و مقررات حقوقی بر اساس آن وضع گردد» (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸، ص ۱۶۹). طبق تعریف دیگری، مبانی حقوق عبارت از منبع پنهانی و نیرومندی دانسته می‌شود که اساس و پایه قواعد حقوقی را تشکیل داده و توجیه‌کننده الزام ناشی از آن است (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۳۹). اکنون نظریه‌های مهم در این باب به اختصار ارزیابی می‌گردد.

الف) مکتب حقوق طبیعی

مکتب حقوق طبیعی یکی از قدیمی‌ترین و تأثیرگذارترین مکاتبی است که با سابقه حدود ۲۵۰۰ سال از عهد باستان تاکنون، تفسیرها و تطورات متعددی را شاهد بوده است. جرقه‌های اولیه حقوق طبیعی در اندیشه‌های فلاسفه یونان قدیم چون ارسطو و افلاطون ردیابی شده است. گفته می‌شود که افلاطون و ارسطو باور خویش را مبنی بر وجود جامعه طبقاتی و تفکیک وظایف هر طبقه، به اندیشه حقوق طبیعی و تفاوت‌های طبیعی افراد مستند می‌نموده‌اند. تعاریف متعدد و متفاوتی از حقوق طبیعی شده است. تعریف ذیل در عین اختصار، تا حدودی جامع به نظر می‌رسد: «حقوق فطری (طبیعی) به قواعدی می‌گویند که برتر از اراده حکومت و غایت مطلوب انسان است. قانون‌گذار باید کوشش کند که آنها را بیابد و رهنمای خود سازد» (مدرس، ۱۳۷۵، ص ۴۸).

اعتبار این قواعد و اصول، تابع وضع قانون و فرهنگ بشری نیست؛ بلکه طبیعت عقلانی انسان، وجود این اصول را درک می‌کند. اصطلاح حقوق طبیعی در مقابل حقوق موضوعه به کار می‌رود. قوانین موضوعه مجموعه قواعدی است که بر رفتار افراد در جامعه معینی حاکم است؛ اما حقوق طبیعی مجموعه قواعد و اصول ثابتی است که در طبیعت وجود دارد و تنها قوانین و اصول جوامع محلی نیستند؛ بلکه این قواعد از اعتبار اخلاقی جهان‌شمول برخوردارند و باید به وسیله عقل آنها را کشف نمود.

در مورد منشأ اصول حقوق طبیعی، طبق دیدگاه الهی (مفهوم سنتی حقوق طبیعی)، منشأ قوانین فطری و طبیعی، اراده خداوند است و خداوند چنین حقی را به انسان داده است. طبق این دیدگاه، لازم است قوانین بشری هماهنگ با قوانین طبیعی باشد؛ اما طبق تحلیل دیگر (مفهوم مدرن)، عقل انسان به وجود یک سلسله اصول و الزامات اخلاقی حکم می‌کند و آن را بر وفق فطرت انسان می‌یابد؛ مثلاً عقل انسان به اصولی چون برادری، حسن نیت، و اصل تعاون و عدالت و انصاف حکم می‌کند و ظلم و تبعیض در مغایرت با فطرت و عقل قرار دارد و عقل انسان زشتی آن را به روشنی درک می‌کند.

ویژگی‌هایی چون ثبات، جهان‌شمولی، عقلانی بودن، فطری و طبیعی بودن، و میزان و معیار هرگونه قوانین وضعی قرار گرفتن، جملگی از لازمه اندیشه حقوق طبیعی است (قربان‌نیا، ۱۳۹۴، ص ۸۲).

هرچند فلسفه پیدایش اندیشه حقوق طبیعی، حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد در برابر خودکامگی حکومت‌ها بود؛ اما تا اواخر قرن هجدهم، بیشتر جنبه فلسفی و نظری داشت. از این تاریخ به بعد، در اعلامیه‌های حقوق بشری و قوانین اساسی کشورها راه یافته و عامل ظهور انقلاب‌های آزادی‌بخش از جمله انقلاب بزرگ ۱۷۸۹ فرانسه گردید. امروزه نیز حقوق طبیعی، مبنای مهمی برای حقوق بشر به شمار می‌رود (موحد، ۱۳۸۱، ص ۱۹۷).

مکتب حقوق طبیعی با قدمتی که دارد، دستخوش تحولات و تفسیرهای متعدد و متفاوتی گردیده و با انتقاداتی به خصوص از سوی پوزیتیویست‌ها یا طرفداران مکتب تحقیقی مواجه شد. تفاوت برداشت بشر از اصول و ارزش‌های اخلاقی و وجود تغییر قوانین حقوقی حاکم بر جوامع مختلف، از جمله انتقادهایی است که بر اندیشه حقوق طبیعی وارد شده است. ابهام و کلی‌گویی و نیز کثرت یافتن اصول و قواعد حقوق طبیعی به دلیل تفاوت برداشت‌ها، از دیگر کاستی‌های عنوان‌شده برای حقوق طبیعی به شمار می‌رود که در نتیجه، موجب افول این اندیشه دیرپا گردید.

اسلام و حقوق طبیعی: در فقه و حقوق اسلامی هرچند به صورت مستقل و تحت عنوان حقوق فطری مباحثی دیده نمی‌شود؛ ولی باین وجود، مباحث مستقلات عقلیه و حسن و قبح عقلی در علم اصول فقه و کلام، به خصوص از دیدگاه شیعیان می‌تواند دلیلی بر وجود آثار حقوق طبیعی در اندیشه اسلامی باشد. مستقلات عقلیه یعنی اینکه عقل انسان به گونه مستقل به اموری از قبیل حسن عدالت، زشتی و حرمت ظلم، و جوب رد ودیعه و پرداخت دین و ... حکم می‌نماید.

گذشته از توصیه‌های گسترده که در منابع اسلامی راجع به تدبیر و تعقل در امور شده است، از دیدگاه شیعیان، عقل به عنوان یکی از ادله اربعه است و در جایی که دلیلی از کتاب و سنت موجود نباشد، عقل منبع و دلیل فقهی به شمار می‌رود. اما فقهای مذاهب دیگر، عقل را به عنوان دلیل مستقل نمی‌پذیرند. این اختلاف نظر، از مسئله حسن و قبح ذاتی ناشی می‌شود.

در باب حسن و قبح ذاتی، اشاعره بر این اعتقادند که اشیاء نه حسن ذاتی دارند و نه قبح ذاتی و حسن و قبح اشیاء ناشی از حکم خداوند است. شیعه و معتزله و همچنین ماتریدیه و حنفیه بر این نظرند که اشیاء و افعال پیش از حکم شرع دارای حسن و قبح ذاتی‌اند. همچنان هر چهار فرقه معتقدند که عقل انسان می‌تواند حسن و قبح ذاتی اشیاء را درک نماید. از نگاه شیعه و معتزله، میان حکم عقل و حکم شرع ملازمه وجود دارد؛ به این مفهوم که «کلاماً حکم به العقل حکم به الشرع»؛ هر چیزی را که عقل به آن حکم نماید، شرع نیز به آن حکم می‌کند، مثل دفاع از جان و مال که از نظر شرع لازم است. تجاوز به حق دیگران را عقل منع

می‌کند، شرع هم از آن منع می‌کند. دلیل قاعده ملازمه این است که احکام شرع مبتنی بر مصالح و مفاسد است و زمانی که عقل مصلحت یا مفسده‌ای را تشخیص دهد، شرع هم مطابق حکم عقل، حکم می‌کند. اما ماتریدیه و حنفیه قائل به چنین ملازمه‌ای نیستند و اعتقاد دارند که عقل به صورت مستقل نمی‌تواند حکم شرع را اثبات نماید (دانش، ۱۳۹۱، ص ۵۲۷-۵۲۹؛ مدرس، ۱۳۷۵: ۶۹).

نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که میان تحلیل اصولیون و حکمای اسلامی و برداشت فلاسفه طرفدار حقوق فطری، تفاوتی به این بیان وجود دارد که اعتبار احکام عقل، به جهت دلالتی است که بر حکم شرع دارد و شرع هم طبق آن حکم می‌نماید؛ در حالی که به اعتقاد پیروان غربی حقوق فطری، فطرت و عقل سلیم به گونه مستقل بر قواعد حقوق طبیعی حکم می‌نماید (قربان‌نیا، ۱۳۹۴، ص ۹۹).

هرچند برخی، اندیشمندان مسلمان را پایه‌گذار اولیه حقوق طبیعی و فلسفه حقوق دانسته‌اند؛ اما دیگران به دلیل وجود اعتقاد به حقوق طبیعی در اندیشه‌های اندیشمندان دوران قبل از میلاد، این نظر را موجه ندانسته‌اند (همان: ص ۱۰۰). آنچه مسلم است اینکه اندیشه حقوق طبیعی که ریشه در طبیعت عقلی انسانی دارد، در منابع اسلامی به‌ویژه در اندیشه‌های اصولی و کلام اسلامی مورد توجه قرار گرفته است.

ب) مکتب تاریخی

اندیشه آرمان‌گرایانه مکتب حقوق طبیعی مبنی بر وجود قواعد طبیعی که آن را دارای وصف جهان‌شمولی و برتر از اراده حکومت‌ها می‌دانست و برای عقل اعتبار ویژه‌ای در کشف آن قواعد قائل بود، این اندیشه به‌وسیله مکتب حقوق طبیعی مورد انتقاد قرار گرفت. به باور پیروان این مکتب و شخص ساوینی، حقوقدان آلمانی (۱۷۷۹-۱۸۶۰) که مؤسس مکتب تاریخی در سال ۱۸۱۴ است، حقوق یک پدیده اجتماعی و حاصل قهری زندگی اجتماعی است که به‌وسیله وجدان عمومی و در نتیجه تحول تاریخی جامعه به وجود می‌آید؛ بدون اینکه اراده شخص یا تغییر حکومت‌ها در آن نقشی داشته باشد؛ یعنی عادات و رسوم ناشی از زندگی جمعی مردمی که به لحاظ اشتراکات زبانی، فرهنگی، جغرافیایی و غیر آن، زندگی و سرنوشت مشترک دارند، در حقیقت نسل‌اند رنسل قواعد حقوقی را شکل می‌دهد که به نسل‌های آینده منتقل می‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۱۳۹).

در اندیشه مکتب تاریخی، نمی‌توان یک‌باره حقوق به وجود آورد؛ بلکه نیازمندی‌های عمومی که در بستر تاریخ در قالب قواعد حقوقی ایجاد شده، حقوق را شکل می‌دهد و سهم قانون تنها تثبیت این قواعد و نقش حقوق‌دان در مکتب تاریخی، تنها کشف و دسته‌بندی قواعد حقوقی است. در مکتب تاریخی، نقش عرف در ساخت قواعد حقوقی بسیار پررنگ است.

مهم‌ترین ویژگی مکتب حقوق تاریخی این است که حقوق مثل بسیاری از پدیده‌های اجتماعی دیگر، یک پدیده اجتماعی دانسته می‌شود که اراده در ساخت آن نقشی ندارد. از ویژگی پدیده‌های اجتماعی، تحول است. بنابراین، حقوق نیز همواره در حال دگرگونی است. از سویی، به دلیل تفاوت دگرگونی‌های اجتماعی

در کشورهای مختلف، حقوق کشورها نیز مختلف خواهد بود (ثابت سعیدی، ۱۳۸۴، ص ۲۰).

مهم‌ترین اشکال اندیشه تاریخی حقوق این است که در آن، حقوق محصول قهری زندگی اجتماعی دانسته شده و نقش اراده و عقل در تشکیل قواعد آن به کلی نفی می‌گردد؛ در حالی که عرفی که در مکتب تاریخی مبنای قواعد حقوقی است، اگر در آن تأمل گردد، مرحله تکوین عرف به صورت ارادی است که در حله نخست مواجهه با واقعه اجتماعی خاصی شیوه ویژه‌ی را برمی‌گزیند و در نتیجه به مرور زمان سایرین نیز چون آن را مفید تشخیص می‌دهند، با اراده آن را پذیرفته و مورد عمل قرار می‌دهند.

ج) مکتب تحققی اجتماعی

این مکتب قواعد حقوقی را محصول اراده جمعی و واقعیت‌های اجتماعی می‌داند. پیروان این مکتب معتقدند که اعتبار قواعد حقوقی به دلیل احترامی است که آن قواعد در جامعه و میان مردم یافته است و ضمانت اجرای دولتی را در اعتباردهی به قواعد حقوقی انکار می‌کنند. در اندیشه مکتب تحققی اجتماعی آنچه با اهمیت است، اراده جمعی، واقعیت اجتماعی و قدرت عقل در ساخت قواعد حقوقی است. انسان‌ها دارای نیازها و منافع مشترک‌اند و بروز نزاع امری طبیعی است؛ لذا برای ایجاد نظم و جلوگیری از نزاع جامعه، با به‌کارگیری عقل و علم و تجربه، روش‌هایی را برمی‌گزینند و آن را قانون می‌سازند. ازسویی، قاعده‌ای حقوقی تلقی می‌شود که در جامعه قابلیت اجرایی پیدا کرده و در واقعیت زندگی اجتماعی نقش ایفا می‌کند؛ بنابراین، تفاوت نمی‌کند که آن قواعد ناشی از عرف باشد یا از سوی دولت وضع گردیده باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۲۴۰).

انتقادی که اغلب بر مکتب تحققی اجتماعی وارد می‌گردد این است که پیروان آن تنها به نقش عامل اراده جمعی در پی‌ریزی قواعد حقوقی انگشت گذاشته و از نقش عوامل دیگر در ساخت حقوق غفلت ورزیده‌اند. در پایه‌گذاری حقوق علاوه بر اراده جمعی، نقش دانشمندان حقوق در تنظیم قواعد حقوقی و نیز ضمانت اجرای دولتی را در الزام‌آوری حقوق، نمی‌توان انکار کرد.

د) مکتب تحققی حقوقی یا دولتی

وجه مشترک عقاید پیروان مکتب‌های تحققی که از آن به پوزیتیویسم حقوقی نیز تعبیر می‌گردد، آن است که در هر دو، اصول حقوقی متافزیک‌ی و ازپیش‌ساخته مورد انکار قرار می‌گیرد و بر قدرت عقل و اراده در ساخت قواعد حقوق تأکید می‌گردد؛ با این تفاوت که در مکتب تحققی حقوقی برخلاف تحققی اجتماعی که بر اراده جمعی و واقعیت اجتماعی نظر داشت، منشأ حقوق، وضع آن از سوی دولت و اراده مقامات صالح دولتی دانسته می‌شود. بنابراین، از این دیدگاه تنها قواعدی حقوقی تلقی می‌شود که از سوی دولت وضع و اجرا گردد. جان اوستین، نظریه‌پرداز این مکتب، حقوق را چنین تعریف می‌کند: «حقوقی که در یک جامعه سیاسی مستقل به استناد اختیارات صریح و یا ضمنی بالاترین مقام حاکم، استقرار یافته باشد» (مدرس،



در این مکتب آنچه مهم است، مطالعه و بحث از نیرویی است که صلاحیت وضع و اجرای قواعد حقوقی را داراست. نقد اساسی که می‌توان بر این نظریه وارد دانست، این است که وضع حقوق از سوی دولت و الزام‌آوری آن در صورت ناعادلانه بودن، توجیهی ندارد.

۲- هدف حقوق

یکی از مباحث مهم فلسفه حقوق، بحث از هدف قواعد حقوقی است؛ یعنی اینکه هدف از ایجاد قواعد حقوقی چیست؟ هرچند هدف قواعد حقوقی، تأمین نظم و امنیت و اجرای عدالت گفته می‌شود؛ اما در چگونگی تطبیق این مفاهیم کلی بر واقعیت خارجی بحث است که آیا هدف قواعد حقوق، دفاع از حقوق و آزادی فرد است یا هدف اصلی مصالح جامعه است و فرد جزئی از این کل فرض می‌شود و یا اینکه هدف حقوق، امر مهم‌تری است که تأمین سعادت بشر باشد. در این مجال، به اختصار به سه دیدگاه اساسی در این زمینه پرداخته می‌شود. دیدگاه‌ها عبارت‌اند از: دیدگاه اصالت فرد، دیدگاه اصالت اجتماع و دیدگاه مکتب حقوقی اسلام.

الف) مکتب حقوقی اصالت فرد

در مکتب اصالت فرد، چنان‌که از نام آن پیداست، فرد و تأمین حقوق و آزادی‌های طبیعی او در اولویت قرار دارد. در این دیدگاه، آنچه واقعیت دارد، وجود فرد است و افراد به لحاظ حقوقی مستقل‌اند؛ اما از آنجا که انسان‌ها در زندگی جمعی دارای نیازها و منافع مشترک‌اند، امکان اصطکاک منافع، آزادی‌ها و وقوع نزاع وجود دارد. بنابراین، هدف اساسی حقوق، تنظیم این روابط است و باید تدبیری سنجیده شود که آزادی افراد تأمین گردد، تا همه بتوانند از حقوق خویش استفاده نمایند. آزادی و حق فعالیت آزادانه در بعد مادی و معنوی و بهره‌مندی از آن، از حقوق طبیعی انسان است؛ اما این حق دارای حدودی است. افراد تا وقتی از این حقوق و آزادی‌ها بهره‌مندند که استفاده از این آزادی موجب ایجاد مانع برای هموعان آنها در استفاده از حقوق و آزادی‌های آنان نگردد. قواعد حقوق، افراد را ملزم به احترام و رعایت حقوق و آزادی‌های دیگران می‌کند و به این ترتیب، رابطه حق و تکلیف به وجود می‌آید؛ به این مفهوم که اگر کسی حقی دارد، از آن سو دیگری در برابر آن تکلیف دارد و نباید مانع استفاده صاحب آن گردد. در این راستا، جان لاک هم هدف از قرارداد اجتماعی را تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی عنوان می‌کند و بر این عقیده است که انسان به صورت طبیعی از حقوقی چون حق آزادی، حق کار و حق مالکیت برخوردار است؛ اما برای تضمین این حقوق و آزادی‌ها، از برخی حقوق خویش به نفع دولت دست برمی‌دارد. بنابراین از نظر وی، مشروعیت دولت بسته به پایبندی او به این قرارداد اجتماعی است. بر مبنای این عقیده آنچه اصل است، فرد است و جامعه امر فرعی است که افراد بر اساس نیاز و حفظ حقوق خویش، به تشکیل دولت پرداخته‌اند. اما در مقابل به باور روسو،

افراد در قرارداد اجتماعی از تمامی حقوق خویش می‌گذرند و اتحاد ایجاد شده به موجب قرارداد اجتماعی را برخوردار از شخصیت معنوی می‌دانند که در برابر آن نمی‌توان به هیچ حق طبیعی استناد نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۴۴۵-۴۴۷). از نظر اقتصادی نیز اساس مکتب اصالت فرد، بر اصل آزادی قراردادی و رقابت آزاد استوار است و دولت از مداخله در روابط تجاری منع می‌گردد. نظریه اصالت فرد دارای آثار حقوقی، اقتصادی و سیاسی مهمی است که بررسی آن مجال دیگر را می‌طلبد.

ب) مکتب حقوق اجتماعی

بر مبنای دیدگاه حقوق اجتماعی، اصل حقوق و منافع جامعه است و حقوق فرد در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و در قراردادها تا جایی محترم است که با حقوق و منافع عمومی برخورد ننماید. حکیمان و اندیشمندانی چون هیوم انگلیسی، فیخته آلمانی، ایرنگ حقوق‌دان آلمانی، دورکیم و آگوست کنت، از جمله طرفداران این مکتب به شمار می‌روند. هیوم معتقد است: «موضوع قوانین مدنی چیزی جز نفع جامعه نیست؛ پس باید پذیرفت که نفع جامعه بایستی تنها مبنای عدالت و مالکیت قرار گیرد». همچنین می‌گوید: «ریشه قواعد انصاف و عدالت و اندازه اعتبار آنها در فایده‌ای است که از رعایت قاطع آن قواعد برای جامعه به دست می‌آید» (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ص ۴۵۸).

بنابراین از دیدگاه مکتب حقوق اجتماعی، جامعه نه امر اعتباری، بلکه دارای وجود حقیقی است و هدف قواعد حقوق، ایجاد نظم و اجرای عدالت در روابط جمعی انسان‌هاست. اندیشه حقوق اجتماعی هرچند نظریه افراطی اصالت فرد را تا حدودی تعدیل می‌کند، اما این دیدگاه نیز به لحاظ اینکه تنها به یک جنبه قضیه نگاه دارد، نمی‌تواند خالی از نقض باشد. هدف حقوق باید دفاع و حراست از حقوق و منافع فرد و اجتماع هر دو باشد، تا بدین ترتیب بین دو اقتضای عدالت، جمع صورت گیرد.

هدف حقوق در اندیشه اسلامی

در تفکر غرب که قائل به حقیقت مادی انسان است، اعتقاد بر این است که با قوانین مادی می‌توان انسان را شناخت و می‌توان برای او حقوق و قانون وضع کرد. طبق این دیدگاه، تمام حقیقت انسان در وجود جسمانی او خلاصه می‌گردد. اما ادیان آسمانی از جمله اسلام، انسان را دارای دو بعد دانسته و علاوه بر بعد مادی، بر بعد معنوی او هم تأکید می‌کنند. بر مبنای همین تفاوت نظر است که هدف حقوق در نظام‌های مختلف، متفاوت می‌گردد. در نظام‌های بشری، هدف از ایجاد قواعد حقوق، تنظیم روابط مادی دانسته می‌شود؛ اما از نگاه اسلام، علاوه بر تنظیم رفتارها در روابط اجتماعی، هدف والاتر، راهنمایی انسان به سعادت جاودانی است.

اسلام بر نظریه اصالت فرد که قائل بود هدف حقوق، صرف تأمین آزادی و آسایش فرد است، صحه نمی‌گذارد؛ چنان‌که نظریه حقوق اجتماعی را نیز به دلیل تأکید مبالغه‌آمیز بر اصالت اجتماع، به تنهایی موجه نمی‌داند. اسلام در همه زمینه‌ها و از جمله در تعیین هدف حقوق، اعتدال را به‌عنوان یک اصل، از نظر دور



نداشته است. آیت الله مصباح در این زمینه بیان می‌دارد: «این دین مقدس به هیچ‌یک از جانب افراط و تفریط نمی‌گراید. اسلام در عین حالی که سلطه و هدایت دولت را یکسره نفی نمی‌کند، بلکه در مواردی لازم می‌داند، خواهان حفظ درجاتی از آزادی فرد نیز هست و بدین سان، هم آزادی کامل فرد را محکوم می‌کند و هم قدرت مطلق دولت را» (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۴۳).

از منظر مکاتب پیشین، آنچه که در موردش اتفاق وجود دارد این است که حقوق به دنبال بهبود زندگی مادی است؛ در حالی که در حقوق اسلام اضافه بر آن، امر مهم‌تر دیگری هدف قرار می‌گیرد. یکی از محققین، اهداف حقوق اسلامی را به دو دسته اهداف نهایی و اهداف میانی تقسیم می‌نماید. هدف نهایی حقوق در این بیان، مساوی با هدف نهایی زندگی بشر دانسته شده است که همان نیل به قرب الهی، تکامل انسانی و سعادت جاودانی است؛ اما اهداف میانی عبارت است از تنظیم رفتارها و روابط انسان‌ها و تأمین رفاه و آسایش زندگی در دنیا (مجمع محققین و طلاب افغانستان، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۲۳۷).

۳. رابطه حقوق و اخلاق

اخلاق عبارت از قواعدی دانسته می‌شود که رعایت آن برای نیکوکاری و رسیدن به کمال لازم است (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۵۴۶). میان حقوق و اخلاق تفاوت‌هایی وجود دارد. از جمله این تفاوت‌ها، تفاوت در منبع، هدف، قلمرو، ضمانت اجرا و تفاوت در پاداش و کیفر است. از نگاه قلمرو، حقوق تنها بر رفتارهای خارجی افراد حاکم است؛ اما قلمرو اخلاق و قواعد اخلاقی بسیار گسترده است و شامل رفتار انسان با خود، با خدا و با دیگران شده و حتی بر ذهن و فکر انسان سایه دارد. از نظر ضمانت اجرا، حقوق دارای ضمانت اجرای دولتی است و افراد به رعایت قواعد آن اجبار می‌شوند؛ اما ضمانت اجرای اخلاق، درونی و مذهبی است. از حیث منبع، منبع حقوق، اراده انسان و منبع اخلاق، خدا و وجدان است. در مورد هدف حقوق چنان‌که گذشت، اختلاف نظر وجود دارد؛ اما هدف اخلاق ایجاد و نهادینه ساختن خوی و صفات نیک انسانی در انسان است (قربان‌نیا، ۱۳۹۴: ص ۵۵). یادآوری تفاوت‌های اخلاق و حقوق هرگز به مفهوم جدایی اخلاق و حقوق نیست. اخلاق و حقوق هرچند دو مفهوم جدا از هم‌اند؛ اما در پاسخ به چگونگی ارتباط آن دو، از منظر اندیشمندان غربی به صورت کلی دو رویکرد وجود دارد؛ از منظر حقوق طبیعی رابطه میان اخلاق و حقوق ضروری پنداشته می‌شود؛ اما مکتب‌های تحقیقی بر نفی این ارتباط باور دارند. باین وجود، در تحقیق عمیق‌تر روشن می‌شود که قرائت‌های مختلفی از مکتب حقوق طبیعی و مکتب‌های تحقیقی وجود دارد که با توجه به آن، نوع ارتباط حقوق و اخلاق یا عدم آن متفاوت می‌گردد. از باب مثال، در مورد حقوق طبیعی سه قرائت بدین صورت وجود دارد: طبق قرائت سنتی حقوق طبیعی که فیلسوف قرون وسطی، توماس آکویناس نظریه‌پرداز آن شمرده می‌شود، قواعد موضوعه که با اصول حقوق طبیعی در تعارض باشد، آن قواعد قانوناً هیچ اعتباری ندارد؛ یعنی شرط اعتبار قوانین موضوعه، سازگاری و تعارض با حقوق طبیعی است. بر اساس قرائت دوم از حقوق طبیعی که به لئون فولر،



حقوق‌دان آمریکایی منتسب است، نوع دیگر ارتباط میان حقوق و اخلاق ضروری دانسته می‌شود. در این قرائت باور بر این است که برای پیروی از حقوق موضوعه همواره دلیل اخلاقی وجود دارد؛ اما در مواردی ممکن است دلیل اخلاقی قوی‌تری بر عدم پیروی از قواعد خاص در قوانین موضوعه موجود شود. بر اساس این رویکرد، تا وقتی که آن دلیل قوی‌تر موجود نشده، از نظر اخلاقی ما ملزم به پیروی از قوانین موضوعه هستیم. سومین قرائت در تبیین ضرورت ارتباط میان حقوق و اخلاق که به روایت تفسیری شهرت دارد، قائل است که قوانین موضوعه باید به وسیله قضاوت‌های اخلاقی به گونه مناسب تفسیر گردد. رونالد دورکین، نظریه‌پرداز این قرائت از حقوق طبیعی به شمار می‌رود (اندرو آلمن، ۱۳۸۵: ص ۱۱۴). اخلاق و حقوق با اینکه دو مفهوم جدا از هم‌اند، اما پیوند و اشتراکات مهمی نیز میان قواعد آن دو وجود دارد و قانون‌گذار در وضع قواعد حقوق نمی‌تواند قواعد اخلاقی را نادیده بگیرد؛ وگرنه اجرا نخواهد شد. همچنین در هنگام تفسیر قانون، قاضی باید تفسیری ارائه نماید که هماهنگ با قواعد اخلاقی باشد. یکی از جهات پیوند حقوق و اخلاق، وجود موضوعاتی است که دارای دو جنبه حقوقی و اخلاقی است؛ از قبیل اصل حسن نیت، وجوب ادای امانت و ممنوعیت غصب. همچنین لازم است میان هدف حقوق و اخلاق سازگاری وجود داشته باشد و باید و نبایدهای حقوقی نباید معارض اهداف اخلاقی قرار گیرد.

۴. رابطه حقوق و دین

یکی از موضوعات فلسفه حقوق، چگونگی ارتباط حقوق و دین است. در این زمینه اتفاق نظر نیست. از نظر تاریخی حقوق همواره متأثر از دین بوده و نمی‌توان دوره تاریخی را نشان داد که در آن تأثیر دین و مذهب در حقوق مشاهده نگردد. قرآن یکی از اهداف مهم پیامبران را اقامه قسط و عدل، یعنی برپایی نظام حقوقی به منظور اجرای عدالت بیان داشته است. از نظر تحلیلی، ارتباط یا عدم ارتباط حقوق و دین در مکاتب مختلف حقوقی، متفاوت است. طرفداران مکاتب حقوق طبیعی و پوزیتیویستی حقوق را مستقل از دین می‌دانند؛ بدون آنکه به نقش یا نفی نقش دین در حقوق پرداخته شود. اما نظام‌های حقوق سوسیالیستی و مارکسیستی علاوه بر استقلال حقوق از دین، موقف ضد دین و مذهب اختیار نموده و بر نفی تأثیر حقوق بر دین و سیاست تأکید می‌گردد. در نظام‌های حقوقی الهی نیز باید میان دو نوع نظام حقوقی تفکیک نمود؛ یکی نظام حقوقی مسیحی که تنها کلیات و مبانی این نظام حقوقی مبتنی بر دین و یا حداقل مورد تأیید دین است و دیگری نظام حقوقی اسلام. نظام حقوق اسلام هرچند به باور برخی، اضافه بر کلیات و مبانی، جزئیات آن نیز برگرفته از دین است (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷: ص ۳۱)؛ اما حقیقت این است که در عمل در کشورهای دارای نظام حقوقی مبتنی بر دین نیز رویه واحدی وجود ندارد. در این زمینه سه رویکرد عمده قابل توجه است: رویکرد اول ابتدای کامل نظام حقوقی بر شریعت است. این موقف، در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران اتخاذ شده است. در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

تصریح شده: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد». در این رویکرد که هر نوع قانون‌گذاری مبتنی بر اصول شریعت اسلامی دانسته شده است، می‌توان به بیشترین ارتباط میان حقوق و دین قائل شد. در رویکرد دوم، شریعت به‌عنوان منبع اصلی حقوق معرفی می‌گردد. مصر از جمله کشورهای اسلامی است که این موقف در قانون اساسی آن پیش‌بینی شده است. در چنین کشورهایی به‌جز شریعت، استفاده از منابع دیگر به‌عنوان منابع فرعی بلاشکال است. در رویکرد سوم، تنها از وضع قوانین مغایر با شریعت منع می‌شود. در این زمینه می‌توان به نظام حقوق جمهوری اسلامی افغانستان اشاره کرد که در ماده سوم قانون اساسی مقرر گردیده است: «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد».

رویکرد سوم که قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از آن پیروی نموده، به دلایلی چند، رویکرد معقول و معتدل دانسته شده است. از جمله آن دلایل اینکه این رویکرد ضمن مشخص کردن دینی بودن نظام حقوقی کشور، با مسائل و مفاهیم جدید چون آزادی، دموکراسی و ... تا جایی که مغایر اساسات اسلامی نباشد مخالفت نمی‌شود (مجمع محققین و طلاب افغانستان، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۶). با وجود این، تفاوت‌هایی نیز میان دین و حقوق وجود دارد که می‌توان به تفاوت در منبع و نیز بحث ثبات و تغییر در قواعد مذهبی و حقوقی اشاره نمود.



نتیجه‌گیری

فلسفه حقوق در اسلام به صورت مستقل طرح نشده؛ اما مسائل آن در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی به ویژه در علم اصول فقه و کلام اسلامی مورد بحث قرار گرفته است. ارزیابی فلسفه حقوق در دو نظام حقوقی غرب و اسلام (نظام حقوقی سکولار و دینی) به رغم وجود اشتراکات در مواردی، نشان‌دهنده تفاوت‌های اساسی در مبانی و اصول مورد اعتقاد این دو نظام است. تفاوت‌های موجود بیشتر، از تفاوت شناخت و نوع نگاه به انسان و زندگی او ناشی می‌شود. در منظومه فکری غرب، انسان به عنوان حقیقت مادی نگریسته می‌شود که زندگی او به همین دنیا خلاصه می‌گردد. اما در نگرش اسلامی، انسان موجودی دارای دو بُعد مادی و معنوی است که اضافه بر زندگی این جهانی، برخوردار از حیات جاویدانی در دنیای دیگر است.

در باب مبنا و منشأ حقوق نظریه‌های مختلفی از سوی اندیشمندان غرب در ادوار تاریخی طرح گردیده که به مکاتب حقوقی مشهور است. عده‌ای حقوق را ناشی از طبیعت، دسته‌ای آن را محصول تاریخ جوامع، گروهی وضع حقوق را از سوی دولت، و برخی دیگر اراده جمعی و واقعیت اجتماعی را مبنای حقوق پنداشته‌اند. در این میان، هرچند ریشه‌های مکتب حقوق طبیعی در اندیشه اسلامی نیز قابل ردیابی است؛ اما از نظر حقوق اسلام، مبنای اصلی حقوق، حق خدا و اراده تشریحی اوست و تشریح قانون تنها از آن اوست؛ از این رو، وضع و اجرای قانون از سوی بشر، نباید مغایر احکام شریعت باشد.

در ارتباط با هدف حقوق، در اندیشه غربی دو نظریه عمده وجود دارد: یکی نظریه اصالت فرد که تضمین و تأمین حقوق فرد را هدف حقوق می‌داند و دیگری نظریه اصالت اجتماع است که بر مبنای آن، حقوق و مصالح اجتماع، هدف اصلی قواعد حقوقی را شکل می‌دهد. اما در اندیشه حقوق اسلامی، اضافه بر تنظیم رفتارهای فردی و اجتماعی، هدف اصلی حقوق، کمال انسان و هدایت او به سوی سعادت جاودانی است. حقوق و اخلاق از جهات مختلف دارای تمایزاتی است. در مکتب‌های تحقیقی معمولاً رابطه حقوق و اخلاق انکار می‌گردد. پیروان مکتب حقوق طبیعی، به ارتباط حقوق و اخلاق قائل‌اند؛ اما نوع این ارتباط با توجه به رویکردهای مختلف، متفاوت است. حقوق‌دانان مسلمان نیز به ارتباط حقوق و اخلاق معتقدند.

پیروان مکتب حقوق طبیعی و پوزیتیویستی، حقوق را مستقل از اخلاق می‌پندارند؛ اما در حقوق مارکسیستی و سوسیالیستی اضافه بر استقلال حقوق، تأثیر دین در حقوق نیز انکار می‌گردد. از منظر اسلام، حقوق همواره متأثر از دین بوده و میان آن دو، ارتباط وثیقی است؛ اما در عمل، نظام حقوقی کشورهای اسلامی برخی مبتنی بر دین است، دسته‌ای شریعت را مبنای اصلی حقوق دانسته و گروه سوم تنها از وضع قانون مغایر شریعت منع می‌کند.



فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. آلتمن، اندرو (۱۳۸۵). *درآمدی بر فلسفه حقوق*، ترجمه بهروز جندقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲. احمدی، محمد امین (۱۳۹۳). *گفتارهای حقوق بشر / مبانی حقوق بشر از نگاه اسلام*، کابل دانشگاه ابن سینا.
۳. ثابت سعیدی، ارسلان (۱۳۸۴). *کلیات حقوق*، چ ۱۳، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
۴. جر، خلیل (۱۳۸۴). *فرهنگ لاروس*، ترجمه حمید طبیبیان، تهران، امیر کبیر.
۵. خوئینی، غفور (۱۳۹۳). *فلسفه حقوق*، تهران، انتشارات مجد.
۶. دانش، سرور (۱۳۹۱). *حقوق اساسی افغانستان*، چ ۲، انتشارات ابن سینا، کابل.
۷. سبحانی نیا، محمد تقی (۱۳۸۷). *کارکرد دین در زندگی بشر*، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
۸. قربان نیا، ناصر (۱۳۹۴). *در جستجوی حق و عدالت*، چ ۱، تهران، انتشارات مجد.
۹. فتواتی، جلیل (۱۳۸۹). *نظام حقوقی اسلام*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۵). *مقدمه علم حقوق*، چ ۲۲.
۱۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). *فلسفه حقوق*، چ ۱، چ ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۲. موحد، محمد علی (۱۳۸۱). *در هوای حق و عدالت، از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، نشر کارنامه، تهران.
۱۳. محمود حکمت نیا و دیگران (۱۳۹۶). *فلسفه حقوق*، ترجمه بهروز جندقی، چ ۱، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۴. مدرس، علی اصغر (۱۳۷۵). *حقوق فطری یا مبانی حقوق بشر*، انتشارات نوبل.
۱۵. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۰). *نظریه حقوقی اسلام*، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
۱۶. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۳). *آموزش فلسفه*، چ ۱۵، تهران، چاپ و نشر بین الملل.
۱۷. مجمع محققین و طلاب افغانستان (۱۳۸۲). *افغانستان و قانون اساسی آینده*، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم.
۱۸. موسی زاده، ابراهیم (زمستان ۱۳۹۰). «بررسی حقوق بشر از دو دیدگاه غرب و اسلام»، نشریه حکومت اسلامی، سال شانزدهم، ش ۴، ص ۳۳-۵۰.
۱۹. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (۱۳۷۷). *فلسفه حقوق*، چ ۲، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.